

# به یاد گل‌هایی

## که قبل از شکوفه دادن پژمرده شدند

### تقدیم به ۲۵ نوامبر

تقدیم به گل‌هایی که قبل از شکوفا شدن پژمرده شدند. به آن‌هایی که از پشت شیشه‌های زمستان با بلندای دردها و آزار التیام نیافته زخم‌هایشان پیام پایان دادن به درو گل‌ها را داده و معنای نوین و تازه‌ای به زندگی بخشیدند.



کرده ام خود را در چهار چراغ مه‌آلود پیدا می‌کنم و از دور سناریوی به دار کشیدن قاضی را به نظاره می‌نشینم. می‌بینم که چگونه با اعدام و شکنجه و زندان می‌خواهند صدای حق ملتی را در گلو خفه کنند. موج گریه در چشمانم و صدای فریاد در گلویم مثل همیشه اسیر و در بند است. در طول سالیان سال آموخته‌ام که چگونه فریادهایم را ننگه دارم و اشک‌هایم را قطره قطره و بدون صدا جاری کنم.

صداها نهیب می‌دهند: راه بیا، تأخیر مکن...

به جنوب کردستان می‌روم. از دور می‌بینم که چگونه بر آوار آرزوهای ملتی صدها و هزاران نفر را با قنداق تفنگ به جلو می‌رانند و می‌برند. به کجا می‌برند آنها را؟ کسی نمی‌داند! به سوی انفال، به سوی انفال. از دور دختر بچه‌ای که طفلی را روی دوش خود حمل می‌کند نگاهم را می‌گیرد. توشه راهش صدای مادر است که مدام در گوشش زمزمه می‌کند: آوات ۳ برو، فرار کن، به جای سر برز هم راه برو. شما باید نجات پیدا کنید. شما باید شانس چیدن گل را از باغچه‌ی زندگی داشته باشید.

به جای سر برز؟ هم ...

فریادهای خفه شده در گلویم موج می‌زند و روزنه‌ای برای خروج جستجو می‌کند. سیل اشک فرصت نمی‌دهد...

مسافرم، مسافری غریب و سرگردان. رهگذری بی‌پیکر و بی‌قواره ام. به مانند روحی غمگین و پژمرده هر روز کوله بار سنگین غم را در دیاری به زمین می‌نهم و دنیای سرشار از آرزوهایم را هر شب در سرزمینی اطراق می‌دهم. راه سخت و ناهمواری را در پیش دارم. می‌گویم: نمی‌توانم، دیگر نمی‌توانم. پاهایم یاریم نمی‌دهند. می‌گویند: برو، باید بروی. به جای ما هم، به جای همه باید این راه ناپیموده را به پیمایی.

غروب زیبایی فصل بهار بر تارک درختان به شکوفه نشسته بوسه می‌زند و به دنبال خود سرخی روشنی را به مانند تاج زرینی همچون گردنبندی یاقوت نشان در گردن بلندیهای این سرزمین مه گرفته می‌اندازد. از خودم در شگفتم. با این همه درد و رنج، زیبایی غروب سرزمینم قلبم را به لرزه در می‌آورد. از کردستان، از سرزمین امیدها و آرزوهایم، از سرزمین غم و غصه و خون با تو سخن می‌گویم. می‌خواهم مهماندار نگاهت باشم و با نگاه خود کوی و برزن این دیار غم گرفته را تسخیر کنم و تا آنجا که می‌توانم با واژه‌ها و کلمات هر آنچه را که هست برایت بنگارم.

قامیشلی و بوتان ۱a را پشت سر نهاده ام از دیار بکر و آمد ۱b گذر

به سوی شرق کردستان باز می‌گردم. از روستاهای فارنه و قلاتان ه گذر می‌کنم. جوانان روستا را می‌بینم که ردیف شان کرده اند و بعد از چندی صدای رگبار مسلسل را می‌شنوم و در هم شکستن و واژگونی سروها را می‌بینم. روز بعد روستا لباس عزا پوشیده و صدای شیون و گریه از تمام خانه ها بلند است. نمی‌دانم به کجا بروم، به کی تسلیت بگویم. عمق فاجعه را با چه کلماتی بیان کنم.

روحي سرگردانم که در هيچ کجا آسایش نمی‌یابم. مرداب خون را می‌بینم. با بوی سیب در حلبچه ما را می‌کشند. دیگر نمی‌توانم بشمارم. ده ها، صدها و هزاران. تاریخ این ملت چه پر خون است. از خودم می‌پرسم آیا روزی خواهد رسید که ما هم نسیم آزادی را استشمام کنیم؟ می‌گویم: دیگر نمی‌توانم. می‌گویند: برو، باید بروی. به جای همگان برو.

به پیرمگرون ۶ رسیده ام. کوله بار امشیم را در اینجا می‌اندازم و از دور به تماشای پیرمگرون می‌نشینم که دست و دل باز خانه های زیادی را در آغوش گرفته و در گهواره شبانه ی خود آرامش به پیکر خسته ی روز می‌دهد. روشنی برق خانه ها چشمک می‌زند و داستان کهنه زندگی را در گوش ها زمزمه می‌کند. هوای صاف غروب هنگام، بعد از نرم باران روز، هوا لبریز از بوی زمین خیس خورده و دیوارهای کاهگلی است. زمین آبستن زایش ها و رویش ها ... شب است و دیر هنگام و سکوتی سنگین، سکوتی که نطفه ی فعالیت ها و گذران و جریان زندگی روز دیگری را در خود حمل می‌کند و به هنگام صبحگاهان زمان پیکار روز و شب با همدیگر و بیروزی و ظهور روز، سکوت و سنگینی شب بار گران خود را بر زمین می‌گذارد و زایمانی از پس دردهای سخت و جانگداز، زندگی نوینی از پس استراحتی دیگر جریان پیدا می‌کند. از خودم می‌پرسم: فردا که خورشید طلوع کند چه کسی می‌داند کدام پرندۀ مهاجر برای بنیاد نهادن کاشانه ی خود به اینجا بر می‌گردد؟ کدام سبزه ها سر از بستر زمین در می‌آورند و کدام درختان به شکوفه می‌نشینند. کدام دختران و کدام پسران نهال عشق و دوست داشتن را در دل‌هایشان خواهند کاشت؟ برآستی

برآستی از خودم در شگفتم. در اوج ناامیدی احساس روزنه ی امید می‌کنم. و این امید چقدر زیباست. بر بستر این امید زیبا خواب مرا مهمان مسافرت خود می‌کند. خواب ها مرا می‌برند و می‌برند. پرتو نگاهم شهر را به تسخیر کشیده. می‌بینم که چطور تاریخ به روال قبل تکرار می‌شود. جنازه ی زنی را از دریاچه ی دوکان ۷ می‌گیرند. گویی در این سرزمین غم گرفته سمفونی های پایانی گشت و گذار خود را بر روی پیکرهای بی جان جشن می‌گیرند. جسد دو خواهر را از دریاچه ی زریوار ۸ می‌گیرند. می‌گویند که شب قبل از طرف پدر و برادر مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. شکنجه و زنجیر و اسارت زندان های جمهوری اسلامی در یادم نداعی می‌شود. می‌بینم که سربرز نامی آوات، خواهرش را با اسلحه می‌کشد و جنازه اش را پنهان می‌کند. انفال را به یادم می‌آورد. می‌بینم که چطور شوهری، برادری، پدری پیکر مادر، خواهر، دختری را به آتش می‌کشد. حلبچه برایم دوباره می‌شود. می‌پرسم آیا آزادی هنوز معنا دارد؟ از دور می‌بینم که ده، صد، دویست یا نه شهری دختری را سنگسار می‌کنند. از خودم می‌پرسم آیا پرندگان مهاجر بر خواهند گشت تا لانه هایشان را بر بستر این خاک سوخته بنا نهند؟ آیا دختری، پسری جرئت خواهد کرد که گل عشق و دوست داشتن را بکارد و بچیند؟ خواب ها تنها کابوس نیستند، واقعیت هستند. واقعیت های زندگی واقعی ما که روی می‌دهد و ما همه غمگین و بی صدا سنگینی این بار را به دوش می‌کشیم.

اولین پرتوی طلوع زیبای خورشید صورتم را نوازش می‌دهد. گرمایی، اشعه ای مرا از عمق سرما و تاریکی فرا می‌خواند. واقعیت ها نه در

خواب و نه در بیداری ولم نمی‌کنند. خسته هستم، خسته. دیگر هیچ چیز نمی‌تواند مرا به جلو ببرد. می‌گویم: نمی‌توانم. صداها می‌گویند: برو. باید بروی. به جای همه باید بروی. دوردست را بنگر، آینده روشن است. تنها این بلندی مانده. می‌پرسم: تنها این بلندی؟ چقدر طول می‌کشد؟ می‌گویند: برو مهم نیست چقدر. باید بروی آنقدر تا برسی. کفش هایم پاره شده اند. حالا احساس می‌کنم که چه زمین سختی را باید بپیمایم. ولی می‌روم. می‌روم و با خود غم و امید، نفرت و عشق، دوست داشتن و کین، درد دعا، پیلا، به ناز، هیشو، سوما، نار ۹۱ و تمام گل های هنوز غنچه نکرده پژمرده شده را با خود حمل می‌کنم. درد و آزار زخم هایشان را آمیخته ی آرزوهایم می‌کنم برای درست کردن خمیر ماهی ی امیدی ناپیدا. برای پیمودن راهی ناشناخته. می‌روم، می‌روم تا به نوک بلندی می‌رسم. آن طرف کوه بیابانی خشک و بی انتها را می‌بینم. نا امید و درمانده از ته دل آه می‌کشم. هیچ کلمه ای را نمی‌یابم که بیانگر اوج ناامیدی و حرمانم باشد. فریادهای در گلو خفه شده را رها می‌کنم و گریه کنان فریاد می‌کشم که چه بیهوده بود. اما نه. صبر کن. صبر کن. از دور گل سفید کوچکی چشمک می‌زند. در ژرفای تاریکی یک نقطه نور یک دنیا روشنایی را به ارمان می‌آورد. در دامن کویر خشک و بی انتها گلی تنها، تنها یک گل منظره بهاران را برایت به تصویر می‌کشد. پرواز می‌کنم و گل را می‌چینم و به آسمان پرتابش می‌کنم. دهها صدها یا نه هزاران گل باران گل از آسمان می‌بارد. گلها به هم می‌پیوندند حلقه حلقه تاج گل می‌سازند بر روی رخسار هر گلی چهره ی عزیزی از دست رفته نقش بسته. جشن بزرگی برپاست. قربانیان انفال، شهیدان حلبچه، خانه فارنه و قلاتان و مهاباد، همه در این کارناوال شرکت کرده اند. دعا، پیلا، تاخگه، آلا، به ناز، آوات و ... همه شرکت کرده اند و با همدیگر سرود زندگی را می‌خوانند. از دور مادر آوات را می‌بینم که آرام وس متین در گوشه ای ایستاده و چشمانش بر روی آوات خیره مانده. به استقبالش می‌روم. دستانش را در دست می‌گیرم. آهسته آهسته نجواهایش را می‌شنوم که می‌گوید: آوات، برو به جای سربرز هم برو، به سوی زندگی بروید...

صداها در هم گره می‌خورند، در هم می‌آمیزند، بلند می‌شوند و اوج می‌گیرند و می‌روند به طرف ناشناخته ها، عروج می‌کنند به سوی آسمان. سرود زندگی می‌رود تا دنیا را به تسخیر بکشد.

### پانویس ها

- ۱a- بخشی از شهرهای کردستان که در سوریه قرار گرفته
  - ۱b- بخشی از شهرهای کردستان که در ترکیه قرار گرفته
  - ۲- میدانی معروف در شهر مهاباد که در زمان شاه قاضی محمد را در آنجا به چوبه دار سپردند
  - ۳- نام یک دختر کرد (آرزو)
  - ۴- نام یک پسر کرد (سربلند) ۵- نام روستاهای در کردستان ایران که مردم آنجا به دست جمهوری اسلامی قتل عام شدند
  - ۶- نام کوهی در کردستان عراق
  - ۷- نام دریاچه ی در کردستان عراق
  - ۸- نام دریاچه ی در حومه مریوان کردستان ایران
  - ۹- نام دختران به زبان کردی
- سنتر زنان کرد در کلن - آلمان  
۲۰۰۷-۲۰۱۱

# موقعیت حقوقی زنان در ایران

ترجمه متن سخنرانی یکی از فعالین کارزار زنان در " کمیسیون زنان حزب چپ سوسیالیست-بلژیک"

## فریبا امیر فیزی

شیعه، زن یک کالای جنسی است و این کالا که مرتباً در بهشت موجب فریب مرد شده است باید روی زمین پوشیده باشد. این پوشیدگی زن باعث سلامت مردان جامعه است، وگرنه مردان جامعه دوباره تحریک و گناهکار می شوند. بنابراین زنان باید تاوان چشم چرانی مردان را بپردازند و خودشان را ببوشانند.

در نتیجه این فرمان خمینی، زنان در جمهوری اسلامی بایونیفرمهای کیسه ای شکل، دارای مفهوم شدند. کیسه هایی که به هیچ وجه، زن بودنشان را نشان ندهد. این اولین پایه حکومت دینی در کشور ما بود؛ و اولین هشدار برای زنان مبارز که در انقلاب شرکت کرده بودند تا آزاد شوند. آنها نه تنها آزاد نشدند بلکه فهمیدند حکومت خدا بر روی زمین با بردگی آنان معنی پیدا می کند و از این به بعد باید با کیسه های سیاه یعنی زندان های متحرکشان به خیابان بیایند. تازه این هم به این خاطر بود که جمهوری اسلامی هنوز به حضور زنان در جامعه نیاز داشت تا به خیابان بیایند و تظاهرات کنند، تا به جمهوری اسلامی رای بدهند، به جبهه های جنگ و مبارزه با کافران کمک کنند، تا در کارخانه ها و مزارع کار کنند و در نبود مردان که مشغول جنگ بودند و یا کشته می شدند، چرخ اقتصاد ایران را بچرخانند... البته با زندانهای متحرکشان!!

زنان انقلابی پس از این اولین فرمان خمینی، به معنی بردگی زنان در حکومت اسلامی پی بردند و بدون هیچ توهمی بزرگترین تظاهرات جنبش زنان در مخالفت با قانون حجاب اجباری را شکل دادند. آنها با شعار " ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!" مخالفت خود را با این ایدئولوژی که زن را عامل گناه می داند، نشان دادند و یک هفته تمام فعالانه در خیابان ها بودند تا بالاخره خمینی اعلام کرد که منظور من این نبوده است و حجاب اجباری نیست.

اما دومین حمله خمینی نیز به زنان بود. او اعلام کرد که زن نمی تواند قاضی باشد. چون زنی که در قرآن و کتب دینی شیعه، مظهر تولید گناه و توطئه گر است، زنی که نصف عقل مردان را

زنان مجازاتی صورت میگیرد. برعکس در کشور ایران خشونت بر علیه زنان قانونی است و کسی که خشونت می کند از پشتوانه قانون بهره مند است؛ و نه فقط پشتوانه قانونی، بلکه تشویق فرهنگی نیز شامل حالش می شود؛ و نه فقط قانون و فرهنگ، بلکه یک ایدئولوژی وجود دارد که خشونت علیه زنان را یک امر طبیعی می داند و این سه: قانون، فرهنگ و ایدئولوژی حلقه های زنجیری هستند که نظام جمهوری اسلامی توسط آنها، زنان ایران را به اسارت و بردگی گرفته است. برای همین اگر انحصار و امتیاز اعمال ستم و خشونت علیه زن و ایدئولوژی ضد زن، از جمهوری اسلامی ایران سلب شود، این رژیم حتی یک روز قادر به ادامه حیات و حکومت نیست.

سؤال این است که رژیم جمهوری اسلامی چگونه بر پایه سرکوب زنان بنیان حکومتش را شکل داد و چرا ناچار است برای ادامه حکومتش به ستم و سرکوب زنان ادامه دهد؟ حتما بسیاری از شما شنیده اید که وقتی جمهوری اسلامی شروع به کار کرد، اعلام نمود: می خواهیم حکومت خدا بر روی زمین را پیاده کنیم! اعلام کرد که: حکومت خدا بر روی زمین یعنی حکومت مسلمانان بر روی زمین و حکومت مسلمانان بر روی زمین یعنی حکومت مسلمانان شیعه بر روی زمین یعنی حکومت بزرگان و فقهای دین شیعه بر روی زمین و البته این بزرگان و روحانیون و فقها همگی مردند!! جمهوری اسلامی اعلام کرد که این حکومت ماست و حکومتی است که برای رهایی انسانها و نزدیک شدن جامعه به خدا، قانون دارد و قوانینش نیز در قرآن و احادیث آمده است.

اما مهمترین قوانین و احادیث در حکومت خدا بر روی زمین، در مورد زن است و از طریق موقعیت زنان معنی پیدا می کند؛ برای همین اولین فرمان خمینی بعد از غصب انقلاب ایران، اجباری کردن حجاب بود. چون در حکومت خدا بر روی زمین و حکومت مسلمانان

من امروز می خواهم با شما در مورد یکی از قدرتمندترین جنبش های موجود در ایران صحبت کنم. سعی می کنم تا جایی که شناخت و تجربه ام اجازه می دهد، شما را در جریان مبارزات زنان ایران بگذارم. می دانم که برای شما هم اهمیت دارد و همچنین می دانم که شما، هر شکل از مبارزه مردم از جمله مبارزات زنان در اقصا نقاط جهان را بخشی از مبارزه و پیشروی خودتان می دانید و بدرستی هم در جهانی که اینقدر گلوبال(جهانی) شده، دیگر مبارزات مردم دنیا بشدت در هم تنیده شده است. در نتیجه این در هم تنیدگی، نیاز داریم از مبارزاتی که در دور افتاده ترین مناطق جهان، سرنوشت مبارزه در نقطه دیگر جهان را رقم می زند، دانشمان را بالا ببریم.

اینها همه پایه مادی مبارزه انترناسیونالیستی ماست. مبارزاتی که که من و شما بخش کوچکی از آن هستیم و آنرا به عمل در می آوریم. همین طور که من باید درگیر و همراه مبارزات مردم این کشور برای زندگی بهتر، علیه جنگ و علیه گلوبالیزاسیون بشوم و درضمن، شناخت خود را از مبارزات مردم در این کشور نیز بالا ببرم، تلاش شما برای شناخت و حمایت از مبارزات مردم سایر جهان از جمله ایران نیز، نیازی است برای تکمیل مبارزاتمان برای تحقق جهانی دیگر.

ابتدا شما را با موقعیت عمومی زنان ایران آشنا می کنم و از این منظر شما از شرایط عینی جنبش زنان و مبارزات آنان جهت تحقق آزادی و برابری، شناخت بیشتری خواهید یافت.

زنان ایران در دورانهای مختلف تاریخی، همیشه تحت ستم جنسی قرار داشته اند، اما در شرایط کنونی زیر سایه حکومت مذهبی، این ستم بر زن، ویژگی های خاص خود را یافته است. در ایران، تحت جمهوری اسلامی، ستم بر زن و خشونت علیه زنان شکل قانونی یافته است. مثلاً در کشورهای غربی اعمال خشونت علیه زنان، مشمول مجازات می شود و در این مورد به اصطلاح قانونی وجود دارد که متعاقب اعمال برخی اشکال خشونت علیه

دارد و فقط با احساسات حرف می زند و تصمیم می گیرد، هرگز نمی تواند قاضی باشد.

جمهوری اسلامی پس از سرکوب کردن نیروهای انقلابی واقعی، توانست سایر بخشهای جامعه را تا حدی آرام کند. از آن به بعد حمله اصلی به زنان آغاز شد و قانون اساسی اسلامی نوشته شد. تعریف زن در قانون اساسی ایران این است: "زن مادری است که فرزندان مسلمان و مکتبی پرورش دهد" و هیچ زن دیگری از لحاظ قانون اساسی وجود ندارد. در این قانون هویت و ملیت زن با پدر یا همسرش رسمیت می یابد.

در قانون اساسی، موقعیت زن و وظیفه اصلی او، پرورش کودکان مکتبی اعلام شد و همچنین تاکید شد که خانواده رئیس دارد و ریاستش با مرد است و بدین ترتیب کلیه خطوط اصلی در مورد وضعیت زن مشخص گردید.

پس از قانون اساسی، قوانین مدنی نوشته شد. در قوانین مدنی نیز زن، حقوقی ندارد، ولی وظایف بسیاری بر عهده اوست. غیر از وظیفه اصلی او که پرورش فرزندان مسلمان است، طبق این قوانین، کم کم زن، خدمتکار مرد یعنی "رئیس خانواده" شد. طبق قوانین مدنی، زن باید برای خروج از خانه از شوهرش اجازه بگیرد. زن حق کار کردن ندارد مگر با اجازه شوهرش. زن حق طلاق ندارد. زن حق حضانت کودکانش را ندارد. زن حق خروج از کشور را ندارد و... و در نهایت، تمامی حقوق یک انسان از او سلب شد.

طبق آیه های قرآن، زن کشتزار مرد است. یعنی وظیفه او فقط دادن سرویس جنسی به مرد است، اگر زنی از دادن سرویس جنسی به شوهرش خودداری کند باید توسط او مجازات شود و حداقل آن این است که به او پول و حق زندگی (نفقه) داده نمی شود، چون طبق قانون اسلامی زن حق کار کردن ندارد و قانداً درآمدی نخواهد داشت.

مرد صاحب زن است و هر تعداد زن رسمی یا غیر رسمی (صیغه) که بخواهد، می تواند بگیرد. مرد هر موقع بخواهد، می تواند زنش را طلاق بدهد ولی زن حق طلاق ندارد. پدر خانواده می تواند هر زمان که دلش خواست، دخترش را به هر کسی که می خواهد شوهر بدهد. یعنی حق انتخاب همسر هم از زن گرفته شده است. همچنین اعلام شد، پدر خانواده می تواند دختر سه ماهه اش را به عقد مرد ۶۰ ساله در آورد و از ۹ سالگی، دختر می تواند ازدواج کند. پدر می تواند برای دخترش هر نوع تصمیم گیری ای را بکند و حتی می تواند او را به قتل برساند. شوهر می تواند اگر به زنش شک کرد، او را بکشد و این یک قتل ناموسی است و نه تنها هیچ

مجازات برای او وجود نخواهد داشت، بلکه مایه افتخار اوست. چون از یک گناه جلوگیری کرده و از ناموسش دفاع کرده است.

خطوط کلی قانون اساسی در قانون مدنی توضیح داده شد و جمهوری اسلامی برای تکمیل حکومت خدا بر روی زمین اعلام کرد که: اگر زنان هرگونه تخطی از قانون اسلامی بکنند، مجازات خواهند شد. جمهوری اسلامی این مجازات ها را در قانون دیگری به نام «قانون مجازات های اسلامی» توضیح داده است.

یکی از مهمترین این قوانین این است که اگر زنی نتوانست از شوهرش جدا شود و در همان اوضاع با مرد مورد علاقه اش خوابید و یا هر عملی خارج از ازدواج انجام داد، سنگسار می شود.

اگر زنی بد حجابی کند، بار اول ۷۰ ضربه شلاق می خورد و بار دوم برای سه ماه به زندان می رود. زن همجنس گرا بعد از سه بار دستگیر شدن، سنگسار می شود.

طبق قانون قصاص و دیه اسلامی، اگر کسی، فرد دیگری را بکشد، این خانواده مقتول هستند که تصمیم می گیرند با قاتل چه کنند و برای مجازات قاتل باید دیه او را به خانواده اش بپردازند. دیه زن نصف دیه مرد می باشد، دیه یک زن مجموعاً از دیه بیضه چپ مرد کمتر است!!

با این قوانین موقعیت بردگی زن که قبلاً با ایدئولوژی اسلامی در جامعه تفهیم می شد، کاملاً تثبیت شد و جمهوری اسلامی سریعاً همان حقوق مشروط حکومت شاهنشاهی به نام "قانون حمایت از خانواده" را نیز لغو کرد.

از بدو شکل گیری این قوانین و موازی با آن، باید ایدئولوژی مردم نیز عوض می شد. در هنر، ادبیات، سینما، کتاب ها و جوک ها... همه جا این ایدئولوژی اسلامی تعریف و تبلیغ شد.

جمهوری اسلامی نه تنها فعالین انقلابی و سیاسی را سرکوب و حذف نمود، بلکه در عرصه هنر و سینما نیز تمام هنرپیشه ها و هنرمندان را یا اعدام کرد و یا مجبور به فرار کرد. هر چیزی غیر از این ایدئولوژی، سانسور شد یا اجازه نمایش نداشت. کتاب ها سوزانده و یا جمع آوری شدند. هر چیز غیر از ایدئولوژی اسلام، غیر قانونی اعلام شد.

اما زنان در عرصه ارتباطات و همچنین اجباراً در جریان گلوبالیزاسیون، با دنیای اطراف ارتباط داشته و دارند. آنها می دانند در بخشهای دیگر دنیا، زنان از حقوق و آزادیهای بسیار بیشتری برخوردارند و می دانند که زنان، این حقوق را با مبارزات خونین تاریخی بدست آورده اند. در نتیجه، این یکی از دلایلی است که به مبارزات

زنان در ایران دامن می زند. از جانب دیگر، زنان در زندگی روزمره خود وارد مبارزه مستقیم بودن یا نبودن شدند. به خاطر همین ما طی ۲۸ سال گذشته با یک جنگ روزمره بین زنان و جمهوری اسلامی به اشکال گوناگون مواجهیم. جنگی که گاه متشکل و گاه فردی است. زنان به شکل فردی، جمعی، در خانه، در جامعه، در محیط کار، در خیابان، در مدرسه، در دانشگاه و در اداره... به اشکال گوناگون و متنوع مقاومت و مبارزه می کنند.

مبارزات زنان با اشکال متفاوت، اینقدر جدی بوده است که رژیم مطمئن شد، زنان به این حکومت خدا بر روی زمین تن نخواهند داد. به همین خاطر رژیم مجبور شد، برای اولین بار در تاریخ جهان، نیروی نظامی ویژه کنترل زنان ایجاد کند و برای آن بودجه نظامی تصویب کند. مثلاً در ایران در تمام چهار راه ها ماشین های ویژه ای برای کنترل پوشش و رفتار زنان قرار داده اند. این ماشین ها در مقابل کلیه مدارس دخترانه، عامل کنترل حجاب و رفتار آنها و عدم ارتباط آنها با پسران بوده است، اگرچه در ایران در کلیه مدارس تا مقطع دانشگاه جداسازی جنسی وجود دارد.

اساساً این کنترل نظامی در مجامع عمومی بوده است، ولی جمهوری اسلامی سعی داشته و دارد، حتی محیط خصوصی زنان را نیز بدین وسیله کنترل کند. مثلاً اگر زنی بی حجاب از پنجره بیرون را نگاه کند، حتماً به سراغ او می روند.

اما کنترل بقیه فضاهای خصوصی به عهده مردان خانواده قرار گرفت. جمهوری اسلامی امتیاز قانونی برتری بر زنان را، به مردان داده است و اعلام کرد؛ بهتر است زمانی که ما نمی توانیم زن را در محیط خصوصی کنترل کنیم، شما این کار را انجام دهید. البته این موضوع نیاز به بحث مفصلی داشته و از اهمیت زیادی برخوردار است که چرا مردان تبدیل به پاسداران زنان در خانه شدند. حتی مردانی که مخالف کل این رژیم اسلامی بوده اند؟!

اما این جنگ دایمی به خصوص بین نسل جوان زنان و جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد. این در حالیست که، رژیم انتظار داشت این نسل جوان که انقلاب را ندیده است و به خیال رژیم به شیوه کاملاً اسلامی پرورده شده، به کلیه این قوانین تن بدهد و دیگر نیازی به نیروی نظامی ویژه نداشته باشد. ولی ادامه مبارزه زنان و بخصوص نسل جوان خواب و خیال جمهوری اسلامی را بر باد داد. نسل جدید نه تنها به این کنترل تن نداد بلکه رژیم مجبور شد نیروی نظامی بیشتری را مورد استفاده قرار دهد. مجموع این عوامل به تدریج باعث شد که ما با یک جنبش قدرتمند زنان در ایران رو به رو

جنبش زنان به نشریه ای نیاز دارد تا نقاب از چهره دشمنان آزادی زن بردارد. دوستان دروغین آنرا افشا کند و مرز روشنی با کلیت رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی ترسیم نماید.

نشریه ای که تربیون کلیه زنانی باشد که با هیچ شکلی از ستم بر زنان سر سازش ندارند.



برای دریافت شماره های مختلف

نشریه هشت مارس با آدرس زیر

تماس بگیرید:

[zan\\_dem\\_iran@hotmail.com](mailto:zan_dem_iran@hotmail.com)

Postfach 11 06 28  
28 086 Bremen  
Germany

فرقی با هم ندارند، اگر چه ظاهراً ضد هم هستند ولی حمایت از هر یک از این دو قطب ارتجاعی، موجب تقویت قطب دیگر خواهد شود.

آن چیزی که امروز برای جنبش زنان در ایران ضرورت دارد، این است که بتواند استقلال خود را حفظ کند و آنچه نیاز دارد، این است که به جای اینکه امپریالیستها مدافع و حامیش باشند، نیروهای مترقی این کشورها مدافعش باشند. این موضوع باعث تقویت جنبش زنان می شود و کمک خواهد کرد از منگنه بین دو ارتجاع خارج شود.

سخنرانی امروز من دقیقاً برای این است که نگذاریم این جنبش در منگنه بین دو ارتجاع داخلی و بین المللی قرار بگیرد و ناچار به انتخاب بین آنها شود. ما چگونه این جنبش را تقویت کنیم؟

اینجاست که می توان به اهمیت مبارزات ضد جنگ و ضد گلوبالیزاسیون در کشورهای غربی پی برد و نقشی که این نیروها می توانند در تقویت جنبش های مستقل و مترقی در خاورمیانه ایفا کنند. و بسیار مهم است که جنبش های ضد جنگ به جای انتخاب بین این دو نیروی ارتجاعی که یکی را آماج قرار دهند و در مقابل دیگری سکوت کنند، از جنبش زنان ایران که جنبشی رو به آینده است و رو به دنیای نو، حمایت کنند. از جنبشی که نمی خواهد برده باشد، جنبشی که می داند موقعیت و رهایی اش گره خورده به اینکه دنیای دیگری درست شود و البته این دنیای دیگر هم بدون رهایی زنان اصلاً معنی ندارد و برای هر کسی که صحبت از ساختن جهانی دیگر می کند، مهم است که توجه داشته باشد که چه نیروها و جنبش هایی در دنیا در تدارک ساختن جهانی دیگر هستند و پتانسیل حرکت به سوی آن جهان را دارند. آیا در تضاد بین جمهوری اسلامی و امپریالیسم ها، چیزی به سوی جهان دیگر دیده می شود؟ هیچ، جز اینکه هر دو متعلق به جهان کهنه اند.

شما با حمایت از جنبش زنان در ایران، می توانید نقش مهمی در تقویت و گسترش جنبش های مترقی در منطقه ای که امپریالیسم و نیروهای مرتجع بر آن چنگ انداخته اند، بازی کنید. چون ما یک جنبش گسترده در منطقه نیاز داریم تا به سمت ساخت جهانی دیگر حرکت کند. بدون کار مشترک ما چنین جهانی دست نیافتنی است. پس از اینجا، با جنبش زنان ایران همراه شویم.

[www.karzar-zanan.com](http://www.karzar-zanan.com)

شویم که اصلاً کلاسیک نیست و شیوه ها و ابتکارات متنوعی دارد و تادرجه ای هم متشکل است. این مبارزه و مقاومت زنان به گونه ای است که نه تنها دول غربی، بلکه خود جمهوری اسلامی هم معترف است که مشکل و معضلی به اسم مسأله زنان در ایران وجود دارد.

جنبش زنان یکی از پر قدرت ترین جنبش های جاری در ایران است و نقش بسیار زیادی در لرزان کردن پایه های قدرت جمهوری اسلامی داشته است. به واقع این جنبش زنان است که رژیم اسلامی را دچار بحران کرده است. زیرا در اصل، بردگی و فرودستی و سرکوب زنان، پرچم و شاخص این رژیم اسلامی است، نه تنها در ایران و برای حفظ پایه های حزب اللهی خودش، بلکه در کل خاور میانه.

زیرا جریانات و گروه های بنیاد گرای مذهبی اسلامی زیادی در دفاع از این رژیم و تحت نفوذ جمهوری اسلامی در خاورمیانه شکل گرفته اند که مدللشان جمهوری اسلامی ایران است و جمهوری اسلامی به آنها می گوید: من حکومت خدا بر روی زمین را ایجاد کرده ام و دلیل اثبات آن هم موقعیت زنان است. در نتیجه جمهوری اسلامی نه می تواند و نه می خواهد، تغییری ولو ناچیز، در موقعیت زنان ایران ایجاد کند.

از یک طرف تضاد های جمهوری اسلامی با پایه های حزب اللهی و ایدئولوژیک خودش در ایران که برای بقا شدیداً به آنها نیاز دارد و از طرف دیگر تضادهایش با پایه های عمومی اش در سطح خاور میانه، باعث می شود جمهوری اسلامی نتواند دست از سرکوب زنان بردارد.

به خاطر همین جنبش زنان در موقعیتی قرار گرفته که جزو نیروهایی است که می تواند سرنوشت جمهوری اسلامی را رقم بزند. البته همه نیروهای ارتجاعی چه در داخل ایران، چه خود جمهوری اسلامی و چه امپریالیست ها، همه می دانند، این جنبشی است که از پتانسیل بالایی برخوردار است و به همین دلیل است که همه می خواهند از انرژی این جنبش برای اهداف خودشان استفاده کنند، بخصوص دولت بوش که از وضعیت زنان در ایران ابراز نارضایتی و نگرانی می کند و مناسفانه تعدادی از زنان طرفدار آمریکایی را هم از بین زنان ایرانی پیدا کرده اند و دارند، برای جنبش زنان رهبر سازی می کند تا در جنبش زنان نفوذ کرده و از آن استفاده کند.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی هم سعی می کند، زنان را متقاعد کند که چون ما تحت خطر حمله نظامی آمریکا هستیم، فعلاً شما به زیر پرچم ما بیاوید و از ما حمایت کنید. بعد، ما هم سعی می کنیم اسلام معتدل تری را برای شما فراهم کنیم. یعنی جنبش زنان، بین منگنه دو ارتجاع قرار دارد که اساساً از لحاظ ماهوی

## نامه هایی از سرزمین خیمه ها\* - برگشت به فرستنده - نامه هایی از سرزمین چادرستان؟

سینا



نمی توانند باور کنند. ما این کار را در سفرمان به دور جهان انجام دادیم. به این ترتیب زنان تمام جهان این فرصت داشتند تا با زنان بازیگر صحبت کرده و افکارشان را مبادله کنند. مهم بود مردم با بازیگران صحبت کنند تا با من، زیرا می خواستم ارتباطی بین شرق و غرب برقرار شود تا عدم تفاهم مضحک فیما بین روشن شود.»

بعد از ممنوع شدن کار هلنا در ایران وی "برگشت به فرستنده، نامه هایی از سرزمین خیمه ها" را اجرا کرد. این نمایش در فستیوال رقص مونت پلیه اجرا شد. در اجرای اولیه، صحنه نهایی به این ترتیب بود که رقصندگان با حالت ترس و خجالت در یک چادر جمع شده، در خطاب به تماشاگران با نگرانی می پرسند، آیا کسی در آن بیرون صدای آنان را می شنوند یا نه، آیا آنها خود تنها هستند؟ آنها مردم را دعوت می کنند به درون چادر بیایند، به زبانهای مختلف می گویند "بفرمایید داخل"، "کام این"، "وی ین سیلوی پله"، "کام تو آر سایت"، "خواهش می کنیم بفرمایید، طرف ما بایستید". در اجرایی در وین درست وقتی مشغول بستن چادر بودند، زنی مکزیکیی از میان تماشاگران بلند شده به درون چادر رفت تا نزد آنان بنشیند. آنها لبخند می زدند. حرکتی زیبا به نشانه همبستگی، حرکتی که نمی شد صادقانه تر از آن، آن را بیان کرد.

برخی فکر می کنند سرزمین ضجه ها هر آنجایی است که سانسور شکوفایی را سر می برد. ولی سرزمین خیمه ها در همه جا وجود دارد. آن خیمه های مخروطی که در ایران "جنس ضعیف" را در مقابل نگاه زل زده مردان "حفاظت" می کند را، هلنا تبدیل به کارت پستالی می کند برای ارسال به تمام

او از سال ۱۹۹۳ به بعد کارهایی با این سبک ارائه داده است (کارهایی مثل "بیماری مرگ" سال ۱۹۹۳، "ودکا کونکاف" در سال ۱۹۹۷ و ...)

"نامه هایی از سرزمین خیمه ها"، شش بازیگر زن را درون خیمه هایی که به سبکی خاص تزئین شده اند، نشان میدهد. زنان درون این خیمه ها در روی صحنه حرکت کرده و می رقصند - نمایشی سمبلیک از زندگی دردناک زنان اسیر در زندان های متحرکی بنام چادر در ایران امروز.

هلنا خود می گوید اشتیاق زیادی برای رفتن به ایران داشت. «اولین روزی که به دیدار بازیگران رفتم مدیر مرکز هنرهای دراماتیک به من گفت، بفرمایید همه آنها در سالن منتظر شما هستند، ضمناً همه آنها در ایران جز هنرمندان مشهور هستند... من در بدو امر در این مورد مطمئن نبودم، ولی بعد از متوجه شدم آنها همگی عالی هستند. آنها سرگل هنرمندان ایرانی بودند.» هلنا در حالی که می خندد ادامه می دهد "باید به آنها می گفتم بروند درون خیمه، درست مثل آن که به کمپینگ رفته باشند. در ابتدا برای ارتباط با یکدیگر مشکل داشتیم، برخی از آنها انگلیسی صحبت می کردند، اما ۱۴ نفر از آنان این زبان را نمی دانستند. نمی دانستم چطور می توانیم به یکدیگر نزدیک شویم. برخوردهایی کلیشه ای و از پیش قضاوت شده راه افتاد. آنها نمی دانستند یک آلمانی چه جور آدمی است و من نمی دانستم ایرانی ها چگونه هستند. ولی بعد از مدتی این چیزها به حاشیه رفت. "نامه هایی از سرزمین خیمه ها" در مرکز توجه ما قرار گرفت. به نظر من نمایش بعدی پر قدرت آمد که بایستی آن "نامه ها" را به تمام دنیا می فرستادم. آنها را نمی شد در تهران نگه داشت. این نمایش در فستیوال بین المللی فجر در سال ۲۰۰۵ در تهران به نمایش درآمد. بعد از نمایش، زنان تماشاگر را برای صرف چای و گپ به پشت سن دعوت کردیم.» والدمن در ادامه می گوید: «خیلی پر بار بود. خیلی از زنان می گفتند سانسور نشدن نمایش را

سوختن چون شمعی بر بستر خود و اعلام حضوری زنانه از ورای خیمه ای که او را احاطه کرده به ناگهان هوایی تازه جان می گیرد. ساکنان خیمه های دیگر دستان اتحادشان را به آن سو دراز کرده، حضور خود را اعلام می کنند. موسیقی اوج می گیرد و رقصی دگرگونه پا می گیرد. نفرت از خود و شیون های خود زنی به رقص رهایی تبدیل میشود و با فرو کوبیدن چادرها بر زمین و حضور خودگونه بعنوان زنانی رها شده از قید و بند چادر، تماشاگران اکثراً جوان این نمایش را به تحسین و امیدارد. آنها از شعف چنین رهایی و حضوری بی انقطاع به تشویق زنان بازیگر ایرانی پرداختند، تشویق زنانی که نمایشی پر قدرت به کارگردانی هلنا والدمن\*\* را در روزهای ۲۳ و ۲۴ نوامبر ۲۰۰۷ در تئاتر شهر پنا در آلمان به نمایش گذاشته بودند.

نمایش "برگشت به فرستنده، نامه هایی از سرزمین خیمه ها" در واقع ادامه اجرای نمایشی با نام "نامه هایی از سرزمین خیمه ها" است که هلنا والدمن با کمک هنرمندان زن ایرانی\*\*\* ۴۳ بار و در ۱۷ شهر بزرگ دنیا به صحنه برده است. هلنا در دوره ژست های فریبکارانه رژیم جمهوری اسلامی که معروف به حکومت "اصلاح طلبان" شده بود، بنا به پیشنهاد انستیتو گونه آلمان در همکاری با "مرکز هنرهای دراماتیک تهران" نمایش "نامه هایی از سرزمین خیمه ها" را سال ۲۰۰۴ تنظیم و کارگردانی می کند. با روی کار آمدن حکومت احمدی نژاد و تشدید بگیر و ببندها و ممنوعیتها، رقص زنان حتی درون آن خیمه ها ممنوع اعلام میشود و هلنا به کشور متبوعش یعنی آلمان رجعت داده میشود.

هلنا والدمن که در پیوستن به مبارزه زن ایرانی شوقی تازه در ارائه آثار هنری خود کسب کرده است، در آلمان همان کار خود را در سطحی بالاتر و در همکاری با زنان هنرمند مهاجر ایرانی ادامه می دهد. هلنا بعنوان یک کروگراف سبکی خاص در نمایش تئاتری دارد. تخصص او پنهان کردن چیزهایی است که آشکار است.





جهان. "برگشت به فرستنده، نامه هایی از سرزمین خیمه ها" در عین حال پاسخی است به "خواست" گردانندگان رژیم ایران که خواهان توقف نمایش ۶ چادر نشین تهرانی بودند. اکنون شش زن مهاجر ایرانی درون چادرها از غربت و بیگانگی شان در اروپا صحبت می کنند. شاید از نظر خواهرانشان در تهران زندگی آنان در اروپا "تصویری از آزادی" باشد. ولی ظاهر قضیه فریبنده است. آنان می توانند بگردند و بچرخند، قفس مخروطی شان را خم کنند، می توانند روی سرشان بایستند، آواز بخوانند، خیز بردارند، و جیغ بکشند درست مانند آنچه در "نامه هایی از سرزمین خیمه ها" انجام دادند. ولی این عنوان "برگشت به فرستنده، نامه هایی..." نوعی مانع را القا می کند: نامه های زنان از تهران تحویل داده نشده است. زنان رقصنده هنوز درون چادر می رقصند، که حاکی از وضعیت زنان مهاجر در اروپا است. نمایش حال و هوایی دوگانه دارد، گاهی اروپا و گاهی ایران را تداعی می کند. در پس صحنه نمایشی از نور، تصاویری از نوشته و چهره ها را همراه با رقص بازیگران در مقابل چشم بیننده قرار می دهد. در همان حال موسیقی و کلام بازیگران از شرقی تا غربی و به زبان های مختلف با تماشاگر رابطه برقرار می کند. پرده چون نمایش سینما گشوده می شود و از درون یک چادر، پنج چادر با فیگورها و رنگ های مختلف به بیرون می آیند. چادر نخست چون سمبلی از حاکمیت است، حاکمیتی بیگانه که مولد خیمه هایی از نوع خود است. خیمه ای چون کرم به بیرون می خزد و برخلاف آن دیگران روی زمین تاریک قرار دارد. چادرهای دیگر به راحتی حضور این چادر افتاده بر زمین را حس می کنند. چادرها با حرکت های منقطع به این سو و آن سو می روند و یکی از آنها در مقابل تماشاگران

قرار می گیرد و شروع به صحبت می کند. سئوالی را که دیگران از او می کنند خود به تکرار، گویی از تماشاگران می پرسد. اهل کجایی؟ این سئوال اهمیتی حیاتی دارد. آیا از جایی می آیم که می توانم باز به آنجا بازگردم؟ من آن عکس پاسپورتی هستم، که به هیچ کجا تعلق ندارد. هرکسی که اهل جایی نباشد، به همه جا تعلق دارد. تو کیستی؟ من اهل سرزمین خیمه ها هستم.....  
.....  
خانه تو کجاست؟ درون من؟ در خیمه من؟  
.....  
به خانه ات بر می گردی؟  
نه

وطن من معمایی است از خاطره و تاریخ... رقص با عصیان یکی از خیمه ها ادامه می یابد. خیمه اصلی با گرفتن دست خیمه های دیگر و همگی با هم خیمه عاصی را در زنجیره رقص خود می گیرند، رقصی که جز خودزنی و اطاعت چیزی را نشان نمی دهد. این با پیام دوم همراه می شود.

زهره عزیز  
برای ما از داستان دختری در اروپا گفته اند که بناگهان ناپدید شده، دزدیده شده، و در زندان از چشم ها پنهان می شود. نمی دانم چه مقدار این قصه درست است. ترس، لغت درستی نیست، چیزی در اعماق، درست مانند ترس بخاطر اخراج شدن. یک جویری گم شدن، بیرون انداخته شدن. تعجب می کنم در اروپا هم ترس این قدر بزرگ باشد.

(ه تو)  
به ناگهان خیمه های دیگر با خیمه ای خالی مواجه میشوند. نوعی شورش سر می گیرد. سئوال همه این است: در این خیمه کسی بوده است که اکنون نیست. خیمه ای در کنار نشسته است ولی خیمه های دیگر به سر و کول خیمه اصلی می زنند تا به گونه ای خیمه پاره شده و چهره ساکن درون آن آشکار شد. بلافاصله خیمه ای که بصورت رزرو در کنار مانده بود، به درون خیمه اصلی حلول کرد و دوباره همه چیز بسته میشود.

نامه بعدی نوشته میشود  
مهشید عزیز  
می دانی بزرگترین تفاوت اینجا و آنجا چیست؟ اینجا در اروپا جایی که خارجیان در انتظار آزادی هستند.... آزادی می خواهند و از طرف ماموران دولت سرکوب میشوند...  
امضا ه

موسیقی عرفانی به گوش می رسد که نشانی

از تغییر چهره خیمه اصلی است. در پس پرده تصاویر خانوادگی به رقص در می آیند و ساکن چادر گمشده در این فضا در میان چادر خود دیده میشود. در آغوش امن خانواده!!  
نامه بعدی به تحریر در می آید

سارای عزیز  
بهایی که ترک کنندگان کنونی کشورشان می بردازند، خیلی بالاست. آنها خواهان امنیت هستند ولی اعتماد به نفس خود را از دست می دهند،... تبدیل به یک تصویر می شوند... با خود بیگانه می شوند، نه اینجا هستند و نه آنجا.  
امضا ه

رقص ادامه می یابد با این نوها که تو خالقی، تو به وجود آورنده همه چیز هستی... یعنی- نقشی والا و منزه داری که کنایه ای است از مادر بودن- ....

و نامه بعدی  
بنفشه عزیز  
از خودم می پرسم به کدام بنفشه نامه می نویسم؟ به آن که در آرزوی دنیایی بود که هرگز نداشت؟ یا آن که به دنیای موجود شک داشت، دنیایی که تو نمی خواهی قبولش کنی؟ .... از قوانینی در این جهان می آیی که در آن هیچ قدرتی نداری .... آرزوی سرکشی وجود دارد.... برای از هم بردن هر آنچه این فرهنگ نا امن، نا امن می کند....

امضا هلنا  
شمعی که بر بستر خود می سوزد، حکایت می شود و زنی جسم خود را آن طوری که هست حس می کند و اعلام می کند... ساکنان خیمه های دیگر داستان اتحادشان به آن سمت دراز کرده، حضور زنانه خود را اعلام می کنند. موسیقی اوج می گیرد و رقصی دگرگونه پا می گیرد. چادرها بر زمین کوبیده میشوند و زنان سرافراز چشم در چشم تماشاگران مبهوت می دوزند.

"\*return to sender - Letters from\*  
Tentland  
Helena Waldmanns "Letters from\*  
\*Tentland"

لازم است یادآوری کنیم که خانم والدمن از کلمه چادر استفاده استعاره ای می کند. در حقیقت اینجا بهتر بود از کلمه چادر استفاده کنند و نام نمایش را "نامه هایی از سرزمین چادرستان" ترجمه کنند. چرا که در فارسی چادر هم چادرهایی است که مردم ایلات و عشایر و هم چنین در مواقعی مانند زلزله بم و یا جنگ مردم آواره و بی خانمان زیر آن زندگی می کنند و هم همان پوشش اجباری است که زنان بر سر می کنند. ■



## نقد کتاب: مختاران مای، او بجای سکوت کردن، موجب شرم آنانی شد که به او تجاوز کردند!

سرویس خبری جهانی برای فتح - برگردان لیلا پرنیان

اکثرشان دهقانان فقیر می باشند) می خواستند تا در مقابل همه اهل ده انتقام بگیرند ... فیض خطاب به برادرانش که همانند او برای اجرای " عدالت" بی صبری می کردند، گفت: " او اینجاست... هر کاری که دلتان می خواهد با او انجام دهید!"

آنچه که بر سر مختاران آمد یک استثنا و یا حادثه ای اتفاقی و از روی بد شانسی نبود. این واقعیت زندگی میلیونها زن در پاکستان و کشورهای شبیه آن است، که باید بار ستم و حشیانه مردسالاری را به طرق مختلف بر دوش کشند. حالا این می خواهد به شکلی باشد که برسر مختاران آمد و یا نوع دیگری از تجاوز و یا خشونت! در اکثر قریب به اتفاق موارد، این حوادث در جایی ثبت نمی شوند. در بسیاری موارد، خودکشی و یا قتل زنان جوان، تنها شاهد مبنی بر وجود این وقایع می باشد و بقیه آنانیکه این راه را نمی روند، بقیه عمر را مجبورند، به عنوان افرادی خوار و رسوا در جهنمی که برای آنها بر روی زمین قرار دارد، بسر ببرند.

"در روز چهارم و یا پنجم که از زندانی کردن خود در یک اتاق می گذشت، بالاخره بغض هایم ترکیب ... من ازاینکه مورد تجاوز قرار گرفته بودم، احساس گناه می کردم. احساس وحشتناکی بود، چرا که گناه من نبود. من نمی توانم آنرا فراموش کنم. من نمی توانستم

نام " بی آبرویی" شرح می دهد. این کتاب با همکاری یک ژورنالیست فرانسوی به نام "ماری ترز کونی"، توسط ناشر فرانسوی "ژلو، ۲۰۰۶"، به زبان فرانسوی نشر یافته و تقریباً همزمان توسط ناشر آلمانی " درومر فرلاگ" ( Droemer Verlag ) با عنوان "گناه زن بودن" ( Die Schuld, eine Frau zu sein ) به زبان آلمانی به چاپ رسیده است و تاکنون به زبانهای دیگری ترجمه نشده است.

حکم جرگه این بود که، مختاران باید مورد تجاوز گروهی قرار بگیرد. این جرگه همانند بسیاری از جرگه های دیگر که تحت تسلط قبایل فنودال و پرنفوذ می باشند، تحت کنترل قبیله ماستوی قرار دارد. مختاران خودش به ارتکاب گناهی متهم نبود. او باید تاوان اتهامی را پس می داد که، به برادر کوچک ۱۲ ساله اش، شکور زده بودند، شکور متهم به رابطه با یک زن ۲۰ ساله از خانواده ماستوی شده بود. مردان ماستوی، به این پسر خردسال در مزرعه اشان تجاوز کرده بودند، او را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند و بعد او را به پلیس تحویل داده بودند تا زندانی کند. جرگه در ابتدا اعلام کرده بود که، مختاران باید بخاطر برادرش عذرخواهی کند. اما مختاران می گوید: " من از چشمهایشان می توانستم بفهمم که این مردان هرگز قصد قبول عذرخواهی را ندارند. آنها یک زن از قبیله ما، گوجار ( قبیله ای که

" ماه ژوئن است، شب، گرمای روز را به مقدار زیادی در خود دارد. پرنندگان در خوابند. بزها نیز خوابیده اند. صدای پارس یک سگ در سکوتی که من در آن هیچگونه احساس آرامشی ندارم، به گوش می رسد. من آنقدر جلو می روم تا اینکه در زیرنگاههای چند مرد خشمگین که در آنجا در جلوی جمعیت ایستاده اند، قرار می گیرم ... پشت سر این مردان، بیش از ۱۰۰ نفر و یا شاید ۱۵۰ نفر که بیشترشان ماستوی ( از اعضای قبایل کاست بالا) هستند، نزدیک مسجد جمع شده اند. بیشتر آنان از اعضای جرگه اند. ( مجمع بزرگان ده )، آنانی که با این تصمیم مخالف بوده اند، محل را قبلاً ترک کرده اند."

"الان در جلوی من رئیس قبیله، فیض محمد و همچنین عبدالخالق، غلام فرید، الله دیتا و محمد فیض قرار دارند که، همه اشان به غیر از یک نفر که پیستول دارد، با تفنگ مسلحند. آنها سلاحهایشان را به طرف من و مردان خانواده که در پشت سرم ایستاده اند، نشانه رفته اند. کل خانواده و فامیل ماستوی نیز در پشت سر آنها قرار گرفته اند. این مردان مهاجم، هیجان زده و بی صبرند..."

" مختاران مای"، این لحظات قبل از حمله سبانه شب ۲۲ ژوئن ۲۰۰۲، در روستای میروالا در ایالت پنجاب پاکستان را که زندگی اش را برای همیشه عوض کرد، در کتابی به



در مورد آنچه بر سر من آمده بود، با کسی حرف بزنم. ... خاطره این شب هولناک زجر آور است... آرزو می کردم که کل حافظه ام را یکبار و برای همیشه پاک کنم، اما قادر به این کار نبودم."

زندگی این زنان برای همیشه تغییر می کند. علاوه بر زجرهای درونی، اکثر آنها در معرض خشونت های بیشتر و وحشیانه تر در جامعه مرد سالار قرار می گیرند. با در نظر گرفتن "رسوایی" که چنین مواردی به همراه دارد، اگر بخواهند از نظر قضایی مسئله را دنبال کنند، سوء استفاده های پلیس و مقامات، غیر قابل اجتناب است. با نبود راه برون رفت دیگری، خودکشی به عنوان یک راه برون رفت طبیعی، در نگاه قربانیان - می نماید و این همان چیزی است که حاکمان روستاها به دنبال آنند. مختاران هم در این مورد استثناء نیست. مطابق قوانین جامعه او "می بایست" خود را می کشت. در حقیقت او، این مسئله را در آن روزهای سخت، مورد بررسی جدی قرار داد: "... می خواستم خودم را بکشم. تصمیمم را گرفتم. این کاری است که هر زنی، وقتی در شرایط من قرار می گیرد، انجام می دهد. می خواستم اسید بنوشم و بمیرم، تا شعله شرم و ننگم را یک بار و برای همیشه خاموش کنم... چرا که در تفکر دیگران، من دیگر مرده بودم. وقتی که مادرم به تصمیم من پی برد، زد زیر گریه و مانع من شد. از آن روز، او نه شب و نه روز، مرا تنها نگذاشت... روزهای متوالی از عجز و ناتوانی رنج می بردم و این، باعث خشم من می شد. من دیگر نمی توانستم به آن صورت زندگی کنم". بالاخره تصمیم او مبنی بر شکستن سکوت و انگیزه انتقام گرفتن به هر قیمتی، مبدل به قدرتی برای زندگی دوباره مختاران شد.

در پاکستان بطور متوسط هر دو ساعت یک بار، به یک زن تجاوز می شود. بسیاری از این تجاوزها در شرایطی بسیار وحشیانه صورت می گیرد. مثل تجاوز گروهی و با ربودن زن و هفته ها مورد تجاوز قرار دادن وی. بسیاری از قربانیان حتی مجبورند، این موضوع را از خانواده اشان پنهان کنند. علاوه بر آن، طبق قوانین پاکستان، موارد تجاوز در دادگاههای مذهبی و تحت قوانین اسلامی مورد بررسی قرار می گیرند و قربانیان تجاوز، می توانند به زنا (روابط جنسی خارج از زناشویی) متهم شوند و مسئله به محاکمه

خود آنها منجر شود. اثبات تجاوز در دادگاهها تقریباً غیر ممکن است. طبق قوانین پاکستان (که در حقیقت، مبنی بر شریعت اسلامی است.) و در زمان حکومت آمریکایی ژنرال ضیاء الحق در سالهای ۱۹۸۰، برای اثبات یک مورد تجاوز به شهادت چهار مرد "مومن" احتیاج است.

در زمانیکه مختاران مورد تجاوز گروهی قرار گرفت، برادرش شکور در زندان بود. پس از آنکه تصمیم جرگه در مورد او به اجرا گذارده شد، پلیس این پسر ۱۲ ساله را آزاد نکرد، تا هنگامیکه با فیض تماس گرفتند و فیض به پلیس گفت: تا زمانیکه از آنها پول نگرفته اند، او را آزاد نکنند. "پلیس تقاضای ۱۲۰۰۰ روپیه را کرد. مبلغ عظیمی بود... پدر و عمویم برای جمع کردن این پول، پیش پسر عموها، پسر دایی ها... و همسایه ها رفتند و بالاخره شکور آزاد شد. اما این ماجرا تمام نشد. آنها به من و برادرم تجاوز کرده بودند. اما جنگ آنها پایان نیافته بود. ماستوی ها همه مسلحند. آنها یک کاست مرکب از جنگنده هاینده، اما ما تنها، چوب هایی را داریم که به درد سوختن می خورند و هیچگونه متحد قدرتمندی هم نداریم." او با عباراتی ساده توضیح می دهد که، کارکرد قبیله فئودالی ماستوی چگونه است. اینک آنچه را که او قبلاً نادیده می گرفت با چشم و گوشهای بازتری می بیند و می شنود. او اینک در می یابد که آنها بسیاری از خویشاوندان او را مورد حمله و غارت و چپاول قرار داده اند. "پلیس از این مسایل باخبر است. آنها همچنین می دانند که هیچ کس حق ندارد که علیه ماستوی ها شکایت کند، چرا که آنهايي که چنین جراتی کنند، فوراً کشته خواهند شد. هیچ محاکمه ای علیه آنها ممکن نیست. نسلهای متوالی است که آنها آنجا بوده اند. آنها با برخی نمایندگان پارلمان، آشنایی دارند و قدرت زیادی دارند. نه تنها در روستای ما بلکه در اداره پلیس منطقه هم نفوذ دارند. آنها بر همه چیز سلطه کامل دارند."

این مسئله مخصوص روستای میروالا نیست. این شیوه ای است که اگر نه در همه جا، حداقل در بخش وسیعی از روستاهای این کشور و کشورهای تحت ستم، مشابه آن اعمال می شود. این گونه است که دولت و طبقات حاکمه، روستاها و مردمش را، با اتکاء به قدرت سلاح و وحشیگری پایه اجتماعیشان، که عمدتاً قبایل غنی تر اند، کنترل می کنند. این دلیلی است که ماستوی ها و قبایل مشابه در روستاها، بر جرگه ها مسلطند و با پلیس ارتباط دارند و بر دیگر ادارات دولتی اعمال نفوذ می کنند. به همین علت است که ماستوی ها احساس کردند، که لازم

است هر گونه سازش در جرگه را رد کنند و در عوض سلطه خود را به معرض نمایش بگذارند. هدف واقعیشان مسلماً اجرای عدالت نبود، حتی هدفشان انتقام گرفتن از یک خانواده فقیر هم نبود. چرا که بهانه آنها نیز ساختگی بود. هدف آنها اعمال قدرت از طریق مورد ضرب و شتم قرار دادن وحشیانه مردم بود. به همین علت آنها اصرار می ورزیدند تا حمله کره شان را در مقابل همه روستاییان انجام دهند. آنها می خواستند در دل مردم رعب و وحشت ایجاد کنند و خشونت و سببیت خود را به معرض نمایش بگذارند. همانگونه که مختاران توضیح می دهد: "سیستم قبیله ای به آنها این قدرت را می دهد که، تصمیم بگیرند که چه کسانی دشمنانشان هستند، چه کسانی باید در هم کوبیده شوند، مورد اهانت قرار بگیرند، غارت شوند و با حق کامل، مورد تجاوز قرار بگیرند. آنها به کسانی که ضعیف اند، حمله می کنند و ما ضعیف بودیم."

آنچه که مورد مختاران را از بقیه موارد مشابه جدا می کند، وجود اتفاقی یک ژورنالیست محلی بود که مخالف تصمیم جرگه بود. او این واقعه را از طریق یک روزنامه محلی گزارش داد. این خبر به سرعت پخش شد و موجب خشم مردم در بسیاری مناطق کشور و خارج از کشور گردید. در چنین شرایطی، دولت علیرغم میلش مجبور به عکس العمل شد. اما آنها مصمم بودند تا آن نوع "عدالتی" را که به نفع ستمگران و فئودالها در مقابل بی چیزان و زنان به کار برده می شود، اجرا کنند. در اولین حرکت مقامات دولتی، استشهادی قلابی تنظیم کردند، که بیان می کرد هیچ اتفاقی نیفتاده است. از آنجا که مختاران سواد خواندن و نوشتن نداشت، او را واداشتند تا این استشهاد را با گذاردن انگشت، تایید کند. در بسیاری مواقع، مقامات از تشکیل "پرونده اولیه" طفره می روند. اما این خبر به سرتاسر جهان رسیده بود و برای پلیس، دیگر دیر شده بود که بتواند شیوه مرسوم و معمولش را دنبال کند.

وقتی که دادگاه بالاخره رای خود را علیه تجاوزگران در ۳۱ اوت ۲۰۰۲ اعلام کرد، ۶ نفر از آنها به مرگ محکوم شدند و ۸ تن دیگر آزاد شدند. اما این رای مدت زیادی به طول نیانجامید و دادگاه تجدید نظر تشکیل شد و در ۳ مارس ۲۰۰۵ بعد از یک محاکمه طولانی و در کمال ناباوری، در میان بهت جهانیان، ۵ تن دیگر از آنها تبرئه شدند و حکم یک نفر دیگر هم، از اعدام به حبس ابد تنزل یافت.

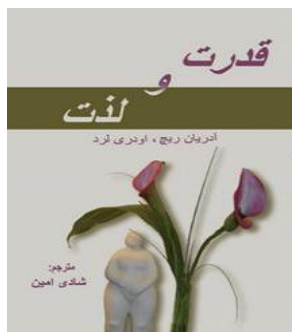
## نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس برای ما ارسال دارید.

بی شک همکاری شما در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

با کمک مالی به نشریه هشت مارس نگذارید که مسئله مالی تبدیل به زنجیر دیگری در محدود کردن فعالیت های آگاهگرانه زنان شود.

## لذت و قدرت شادی امین

مجموعه مقالات این کتاب، درباره موضوعاتی چون، اروتیسم، هستی همجنس گرایانه، هویت یابی زنانه و یهودی ستیزی است.



در دوره جنگ ضد اشغال افغانستان توسط شوروی، که مورد حمایت آمریکا بود و همچنین در تخصصات با هند، بازی می کرد. ظهور ژنرال ضیاء که نقش مهمی در اسلامیزه کردن پاکستان داشت و هسته مرکزی آن ستم بر زنان بود، نه تنها بی ربط به آن اهداف نبود، بلکه ربط مستقیمی به آن داشت.

مختاران اینک با پولی که به مثابه جبران خسارت، و همچنین پولهایی که از طریق کمک دریافت داشته است، به بنا کردن دو مدرسه در روستایش پرداخته است. او معتقد است که تحصیل و آموزش راه حل زنان پاکستان است. او همچنین به مسایل حقوق زنان در پاکستان و چگونگی کمک به زنانی که قربانی خشونت هستند، بسیار اهمیت می دهد. اومی نوپسند که، حتی یک روز هم نمی گذرد، بدون آنکه یکی از زنانی که، هنوز در حالت شوک ناشی از خشونت هستند، به دیدار او نیایند.

استحکام و عزمی که مختاران از خود در پی گیری پرونده اش نشان داد و اجتناب از پیروی کردن شیوه های مرسوم، از شجاعت و جرأتی خاص در او حکایت می کند. تصمیم او برای شکستن سکوت و مبارزه برای عدالت، آن چیزی بود که به او " قدرت زندگی دوباره " بخشید. این جرأت و عزم، الهام بخش میلیونها زن در پاکستان و سراسر دنیا، چه در جوامعی مثل جامعه پاکستان و چه در جوامع به اصطلاح پیشرفته، بوده است. بسیاری از زنان در این جوامع، احساس می کنند که آنچه را که بر سر مختاران رفت، در ارتباط با ستم هایبست که بر سر آنان می رود. ( درواقع تجاوز در بسیاری از کشورهای غربی بسیار بیشتر اتفاق می افتد.)

از طرف دیگر برخی، پرونده مختاران را به مثابه نمونه ای که " امکان گرفتن حق در چارچوب این سیستم ممکن است "، معرفی می کنند. اما اگر واقعا به آنچه که اتفاق افتاد و اینکه چرا اتفاق افتاد، خوب بنگریم، می توانیم ببینیم که تجاوز به او و تلاشهای مقامات برای توجیه این تجاوز، خصلت کل سیستم اقتصادی و اجتماعی ای است که وجودش مبتنی بر ستم بر مردم است و ستم بر زنان را، در خود متمرکز دارد. تا هنگامی که یک تغییر انقلابی در سیستم رایج در کشورهای مثل پاکستان و سیستم امپریالیسم جهانی که پاکستان بخشی از آن است، رخ ندهد، تغییر اساسی در نظام مردسالارانه علیه زنان ممکن نخواهد بود.

۲۶ فوریه ۲۰۰۷ ■

مختاران احساس نا باوری و خشم خود را از آزادی متجاوزین، علیرغم تبلیغات وسیعی که حول پرونده اش در سطح بین المللی شده بود، ابراز نمود. اما او تسلیم نشد.

تحت فشار مردم و سازمانهای حقوق بشر در سراسر جهان، حکومت پاکستان نتوانست به آسانی از این رای مفتضح رهایی یابد. و سرانجام در ماه ژوئن ۲۰۰۵، دادگاه عالی مجبور شد، دستور محاکمه مجدد کلیه ۱۴ نفر را صادر کند.

هرچند که اذیت و آزار مختاران ادامه یافت و این بار به دست عالیترین سطوح دولت پاکستان! رئیس جمهور پاکستان، پرویز مشرف، برای زندانی کردن مختاران در خانه خود، شخصا مداخله کرد. مختاران می بایست از گفتگو با خبرنگاران و مسافرت به خارج منع می شد، چرا که طبق گفته مشرف، این مسئله باعث " خراب کردن تصویر پاکستان " در انظار بین المللی می شد. او مختاران را متهم کرد که اجازه داده است تا مورد سوء استفاده عناصر افراطی غربی، که به همان بدی مسلمانان افراطی می باشند، قرار بگیرد.

حتی دولت پاکستان بعد از اینکه مجبور به پس دادن پاسپورت مختاران شد و به صورت علنی اعلام کرد، که او " آزاد است که به هر جایی که می خواهد سفر کند و هر کسی را که می خواهد ملاقات کند " مشرف به حملاتش علیه او و علیه زنان بطور کلی ادامه داد. او گفت که در پاکستان ادعای زنان مبنی بر اینکه آنها مورد تجاوز قرار گرفته اند، " مسئله ای مربوط به جمع آوری پول است " و نباید جدی گرفته شود.

بالاخره در سال ۲۰۰۶، مختاران اجازه یافت تا به خارج برود و در مقر سازمان ملل در نیویورک سخنرانی کند.

علیرغم نقشی که توسط برخی سازمانهای غیر دولتی غربی (ان جی او) به نفع او ایفاء شد، تلاشهایی که برای ساکت کردن مختاران به کار گرفته شد، ریشه در منافع آمریکا و انگلیس و بقیه قدرتهای غربی داشت. مشرف یکی از نزدیکترین متحدین منطقه ای آمریکا است و نقش کلیدی را در ارتباط با تلاشهای جهانی آمریکا بازی می کند. همانگونه که این مسئله مورد تاکید دوباره معاون رئیس جمهور آمریکا، " دیک چنی " و وزیر امور خارجه انگلیس، " مارگارت بکت " در سفر اخیرشان به اسلام آباد و ملاقات با وی، قرار گرفت.

پاکستان در دوران جنگ سرد، نقش مهمی را

# گزیده ای از مصاحبه روزنامه آلمانی "نویه دویچلند" با طاهره شمس یکی از فعالین تشکل هشت مارس (ایرانی - افغانستانی)



با خبرنگار این روزنامه پیتر نواک شنبه و یک

شنبه ۱۵ و ۱۶ سپتامبر

Neues deutschland

جنگ و بمباران راه حل نیست

گفتگویی با طاهره شمس مدافع حقوق زنان افغانی در مورد سیاست اشغال کشورش

سؤال: شما بعنوان یک زن فعال خوشحال نیستید که طالبان در افغانستان از قدرت رانده شد؟

جواب: البته، هنوز هم از دمکراسی در افغانستان خبری نیست، امروز هم زنان هیچ حقوقی ندارند هم چنان گروههای اسلامی مختلف در قدرتند و زنان را تحت

ستم قرار می دهند. بنابراین من هم علیه طالبان و هم علیه نیروهایی که هم اکنون در افغانستان در قدرتند، هستم. سؤال: گفته میشود هر قدر هم الان وضعیت بد باشد اما بهتر از زمانی است که طالبان در قدرت بودند، طالبان دشمن اصلی زنان بود.

جواب: من چنین مقایسه ای را غلط می دانم. پشت این مقایسه منفعتی وجود دارد. طالبان توسط آمریکایی ها حمایت و مسلح می شدند. در زمان حکومت طالبان مردم افغانستان بیش از حد زجر کشیدند، بخصوص زنان که آماج سرکوب های طالبان بودند. سازمان هایی مثل "سازمان زنان هشت مارس" مرتب سعی می کردند توجه افکار عمومی را در مورد وضعیت دردناک زنان افغانستان جلب کنند. اما آن موقع هیچ کس علاقه ای (توجهی) به موقعیت ما زنان افغانی نداشت. بعد از ۲۰۰۱ و سقوط رژیم کابل یک دفعه جنگ طالبان علیه زنان یک موضوع روز شد.

پیتر: ولی میشود گفت، دیر بود ولی بهتر از هرگز است.

طاهره نه، سقوط طالبان توسط لشکرکشی آمریکا و دولت های هم پیمانش بخاطر علائق استراتژی جغرافیایی آمریکا و ناتو است، نه بخاطر مردم افغانستان. حقوق زنان و دمکراسی تا همین امروز هیچ نقشی در این کشمکش ندارد. بخاطر همین هم، موقعیت واقعی مردم افغانستان در مباحث امروز این دولتها و رسانه هایشان به زور مطرح میشود..

سؤال: بالاخره وضعیت کمی بهتر شده است؟

جواب: بهیچوجه! فقط در چند مورد، برای روشنتر شدن وضعیت کنونی بد نیست اشاره کنم به: در حال حاضر تقریباً ۵ میلیون انسان افغانی آواره و فراری هستند. هر روز تقریباً ۷۰۰ کودک و بیشتر از ۵۰ زن بخاطر کمبود امکانات بهداشتی در افغانستان می میرند. یک چهارم مردم از نظر روحی بیمار هستند، رقم افراد معتاد و خودکشی بالا رفته است. گرسنگی برای میلیونها نفر در افغانستان موضوعی روزمره است. بمباران روزانه ناتو را هم به آن اضافه کنید تا ببینید افغانستان چه جهنمی است.

سؤال: شما نمی ترسید از اینکه بعد از عقب نشینی نیروهای نظامی خارجی، نیروهای طالبان قوی تر شوند؟

جواب: نه برعکس! از بمبارانها مردم عادی زجر می کشند و این مسئله فرصتی برای طالبان است تا از نارضایتی مردم استفاده کنند و مردم را بسوی خود جلب کنند. مردم بدون هیچگونه کمک رسانی رها شده اند و بشدت از اعمال نیروهای نظامی بیگانه خشمگین هستند. مردم در حالی زیر بمباران ها جان و کاشانه خود را از دست می دهند که با بوق و کرنا از آزادی و دمکراسی

در افغانستان صحبت می شود... ■

# گزارشاتی از روز دانشجو



تظاهرات کردند. این در حالی بود که روز قبل از این تظاهرات، تظاهراتی ۱۵۰۰ نفره علیه فضای استبدادی این دانشگاه نیز برگزار شده بود.

مراسمی مشابه در دانشگاه‌ها در سراسر ایران برگزار شد.

**شعرهای تظاهرات:**

**ما با هرگونه دخالت خارجی مخالفیم**

**NO WAR**

رهایی زنان، رهایی جامعه است

تفکیک جنسیتی، توهین به دانشجویست

دانشگاه پادگان نیست

ما زن و مرد جنگیم

جنبش دانشجویی از جنبش کارگری حمایت

می‌کند

جنبش دانشجویی متحد جنبش زنان و جنبش

کارگری

دانشجوی سیاسی آزاد باید گردد

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

آزادی، مساوات، تحریم انتخابات

شرکت در انتخابات - خیانت، خیانت

حکومت زور نمی‌خواهیم، پلیس مزدور نمی

خواهیم

مرگ بر دیکتاتور

دانشجو، دانشجو، حمایت! حمایت!

دانشجو می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد

بیانیه‌هایی به مناسبت روز دانشجو از جانب

**تهران - دانشکده فنی**

تجمع از ساعت ۱۲ ظهر در مقابل دانشکده فنی آغاز شد. نخست بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاه‌های تهران به مناسبت شانزده آذر خوانده شد و سپس یکی از دانشجویان در باره معضلات جنبش دانشجویی و جو سرکوب فعالین دانشجویی و لزوم پیوند این جنبش با دیگر جنبش‌های اجتماعی صحبت کرد. او خواهان آزادی فوری کلیه دانشجویان بازداشتی و فعالین بازداشت شده دیگر جنبش‌ها شد. همگی سخنرانان سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت را محکوم کردند و خواهان آزادی یاران دربند بودند. در این حرکت صدها دانشجو شرکت کردند.

**همدان - دانشگاه بو علی سینا**

در تجمعی که به مناسبت ۱۶ آذر در این دانشگاه برگزار شد، دانشجویان ضمن محکوم کردن دستگیری و شکنجه دانشجویان پلی تکنیک، خواستار آزادی بی‌قید و شرط تمامی دانشجویان زندانی شدند.

**اصفهان**

در دانشگاه اصفهان نیز بیش از ۱۰۰ دانشجو با در دست داشتن پلاکاردهایی

"حکم اعدام عدنان حسن پور باطل باید گردد"

"دانشجوی سیاسی آزاد باید گردد" رئیس انتصابی! استعفا استعفا! در این دانشگاه

دانشجویان ایران امسال در شرایطی مراسم ۱۶ آذر روز دانشجو را برگزار کردند که جامعه ایران از سویی با رژیم ضدبشری و سرمایه داری جمهوری اسلامی که فقر اقتصادی و بی حقوقی مطلق را به اکثریت مردم ایران تحمیل کرده است و از طرف دیگر وقوع یک جنگ امپریالیستی به عنوان یک خطر بالقوه بالای سر مردم در حال چرخش است.

اما رژیم جمهوری اسلامی که طی ۲۸ سال حیاتش تضاد خود را به شکل خونین و قهرآمیز با هرگونه عدالتخواهی و آزادی طلبی نشان داده است، روز ۱۳ آذر با حمله‌ای از پیش برنامه ریزی شده به خوابگاه‌ها و محل‌های مسکونی دانشجویان، دهها تن از فعالین دانشجویی را دستگیر و روانه شکنجه گاههای خود کرد. این تلاشی مذبوحانه از طرف رژیم بود تا بلکه دانشجویان را از برگزاری مراسم روز دانشجو منصرف کند اما این اقدام سرکوب گرانه رژیم نه تنها خللی در عزم دانشجویان ایجاد نکرد بلکه باعث شد که در روز ۱۳ آذر دانشجویان به وسیع ترین شکل صدای خود را، صدای چپ و صدای مخالفت با استبداد جمهوری اسلامی و دخالت امپریالیستی را نه تنها در دانشگاه بلکه درکل جامعه فریاد زنند. در زیر گرانشی فشرده از مراسم برگزاری روز دانشجو در برخی از دانشگاه‌های ایران را می‌خوانید:

ه مه نیروهای مترقی و آزادیخواه را به شرکت در تظاهرات ۱۵ سپتامبر علیه حضور نیروهای نظامی آلمان در افغانستان فرا می خوانیم.

## "ما زنان افغانستان به ستوه آمده ایم"

افغانستان سرزمین نمایش همه نوع ستم و استثمار و سرکوب زنان است. موزه ای زنده از انواع و اقسام نیروهای مرتجع و زن ستیز، نیروهایی که در زمینه سرکوب و آزار زنان یکی از دیگری گوی سبقت را ربوده است. همگی این نیروهای ارتجاعی و زن ستیز از پشتوانه نظامی و مالی دول غربی برخوردارند. نهادهای باصطلاح خیر خواه بین المللی هم نقش کارچاق مناسباتی را دارند که قرار است افکار بین المللی را در مورد وضعیت زنان در افغانستان به خواب خرگوشی فرو برند و هر از چندی گزارشی از خدمات دلسوزانه خود به افکار عمومی جهان ارائه دهند. نهادهایی که برایشان رنج ما زنان و مردم افغانستان منبع سوداگری است.

از سپتامبر ۲۰۰۱، به هنگام حمله و اشغال افغانستان توسط آمریکا و دول متحدش سرنوشت ما زنان در افغانستان تابع کشمکش نیروها و جریانات ارتجاعی شده است. ارتش های اشغالگر غربی کماکان حضور خود را در افغانستان حفظت از "آزادی" مردم افغانستان و "امنیت" زنان اعلام می کنند. جریانات ارتجاعی اسلامی جنگ های فرقه ای خود را به نام "جهاد" به نام سرزمین اسلامی افغانستان و آزادی آن از دست "کفار" وانمود می کنند.

در این صحنه جنگ و سرکوب ما زنان افغانستانی قربانیان ردیف اول هستیم. از سپتامبر ۲۰۰۱ افکار عمومی جهان با خیال راحت ما را به فراموشی سپرد. از همان ابتدای جنگ ما در تنهایی مطلق به مبارزه و مقاومت خود علیه شرایط سرکوبگرانه ضد زن ادامه داده ایم، چرا که ما بدرستی میدانیم که خروج نیروهای اشغالگر یعنی تضعیف نیروهای مذهبی و غیر مذهبی جنگ سالار در قدرت. ما زنان همصدا با زنان عراقی که در شرایط مشابهی به سر می برند همصدا فریاد می زنیم: ارتش های اشغالگر از کشور ما بیرون شوید!

**سازمان زنان هشت مارس (ایرانی، افغانستانی) ۲ سپتامبر ۲۰۰۷**

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دانشگاه های مازندران، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه یزد در اعتراض به سرکوب دانشجویان و در دفاع از آزادی و برابری و مخالفت با جنگ انتشار یافته است.

هم چنین خانواده های دانشجویان دستگیر شده از پانزده و تجمعات خود را در چهار گوشه کشور و به ویژه در جلوی زندان ها گسترش می بخشند. در تهران خانواده های دانشجویان دستگیر شده روز ۲۲ دسامبر به جلوی زندان اوین رفته و خواهان ملاقات با فرزندان خویش شدند. اما مسئولان سالن ملاقات پاسخ همیشگی "عدم صدور مجوز ملاقات از طرف مسئولان بند اطلاعاتی ۲۰۹" را به ایشان داده و خواهان پراکنده شدن خانواده ها و ترک محل شدند.

بیانیه هایی نیز از طرف خانواده های دانشجویان دستگیر شده صادر شده است. تظاهرات های بسیاری در چارگوشه جهان در حمایت از جنبش دانشجویی چپ و رادیکال و هم چنین و اعتراض به دستگیری دانشجویان برگزار شد. در زیر گزارش یکی از این فعالیت ها را که تا کنون دریافت کرده ایم می خوانید:

۲۲ دسامبر بروکسل - بلژیک

به دعوت "کمیته دانشجویان چپ ساکن بلژیک" و "حزب سوسیالیست چپ بلژیک" تظاهراتی در بروکسل برگزار شد. ما شاهد یک تظاهرات انترناسیونالیستی، پرشور و رادیکال با ترکیبی عمدتاً جوان بودیم. جوانان ایرانی و بلژیکی با پرچمهای سرخ، دست در دست هم، همدل و همصدا خواهان آزادی دانشجویان زندانی شدند. در این تظاهرات بیش از ۱۴۰ تن شرکت داشتند. افرادی از ملیت های مختلف از جمله نپالی، شیلیایی، یوگسلاوی به همراه تعدادی از فعالین سندیکایی کارگری بلژیک نیز در این تظاهرات شرکت کردند. نمایندگان و فعالین برخی از احزاب سیاسی و نهادهای دمکراتیکی که از این تظاهرات حمایت کرده بودند نیز در این آکسیون حضور داشتند. آذر درخشان از فعالین حزب کمونیست ایران (م ل م) و هم چنین فعال جنبش زنان از تشکل (هشت مارس) تاکید کرد که این دستگیری ها نشانه استیصال رژیم است که تصور می کرد با کشتار خونین کمونیستها می تواند مانع شکل گیری نسل نوینی از چپ و کمونیست در نسل جوان شود. هم چنین اریک ... از مسئولین حزب سوسیالیست چپ بلژیک ضمن حمایت از دانشجویان چپ و رادیکال دانشگاههای ایران اعلام کرد که علیرغم کشمکش بین رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیست آمریکا این دو، دو روی سکه نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان هستند. هواداران نشریه دانشجویی بذر فعال در این تظاهرات،

از جمله در شهرهای لندن، آمستردام، برمن تورتو شرکت کردند که هنوز گزارشی ارسال نشده است.

تظاهراتی نیز در همین روز و هم چنین روز ۲۸ دسامبر از جانب تشکلات دمکراتیک، احزاب و سازمان های سیاسی چپ و مترقی در هامبورگ و فرانکفورت، استهلم، آمستردام، پاریس و .... در حمایت از جنبش دانشجویی صورت گرفت. ■

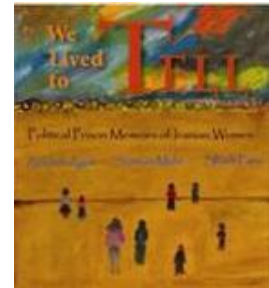
نقشی جدی در آشنایی فعالین چپ غربی با جنبش دانشجویی در داخل کشور داشتند. فعالین تشکل زنان هشت مارس با فعالیت و همکاری خود در این تظاهرات و تظاهرات هایی در دیگر کشورها جلوه ای از پیوند جنبش رادیکال و مترقی زنان با دانشجویان چپ و رادیکال را به نمایش گذاردند. این تظاهرات عملاً از دو بخش جداگانه، یکی در مقابل سفارت آمریکا و دیگری در مقابل سفارت جمهوری اسلامی انجام گرفت. زنان هشت مارس در بسیاری از این تظاهرات



"ما زنده ماندیم تا بگوییم" نام کتابی است که اخیراً توسط سه زندان سیاسی سابق "آزاده آگاه"، "سوسن مهر" و "شادی پارسی" توسط انتشارات "مک گیلیگان" به زبان انگلیسی منتشر شده است. کتاب با مقدمه ای مفصل و عمیق از شهرزاد مجاب در مورد موقعیت جنبش زنان در برهه انقلاب ۵۷ آغاز میشود. شهرزاد مجاب با دانش مارکسیست فمینیستی خود تجارب آزاده، سوسن و شادی را مورد بررسی قرار می دهد تا خواننده بتواند درک عمیقتری از روایت زندان های جمهوری اسلامی بدست آورد. همراه با نثر ساده و بی تکلف سه روایتگر این کتاب سوسن، آزاده و شادی به سال های پرتلاطم دوران انقلاب سفر می کنیم، در کنار مبارزات یک نسل شورشگر در دل سیاهی شب، شبنامه پخش می کنیم و کرکس های مرگ را در تعقیب خود می بینیم. آزاده، سوسن و شادی سال های سرشار از مبارزه و مقاومت یک نسل انقلابی را به تصویر می کشند، از اعدام هم بندی هایشان، از انتظار اعدام مادران حامله پس از زایمان، از شکنجه های روحی و جسمی زندانیان توسط زندانبانان و توابین سخن می گویند. در مراسم معرفی این کتاب که با همت شهرزاد مجاب در شهر تورنتو برگزار شد، هیفا زنگنه فعال جنبش اجتماعی و نویسنده معروف عراقی این کتاب را یکی از قوی ترین و زنده ترین کتاب های خاطرات زندان معرفی کرد.



McGilligan Books [www.mcgilliganbooks.com](http://www.mcgilliganbooks.com)  
P.O. Box 16024, 1260 Dundas Street West, Toronto ON M6J 3W2  
Ph 416-538-0945 E-mail: [mcgilliganbooks@sympatico.ca](mailto:mcgilliganbooks@sympatico.ca)



## We Lived To Tell

### Political Prison Memoirs of Iranian Women by Azadeh Agah, Sousan Mehr & Shadi Parsi

In *We Lived To Tell* three Iranian writers narrate powerful stories of imprisonment by Iran's fundamentalist Islamic regime in the 1980s. A compelling and important book that honours the promise of its title, *We Lived To Tell* shines the harsh light of truth on the lives of three women who survived and many who did not.

In distinct first person narratives, Azadeh Agah, Sousan Mehr and Shadi Parsi document how the Islamic Republic tried to break the spirits and minds of its best and brightest women and how they found ways to resist.

Sousan Mehr's *Years of Fire and Ash* is a fast-paced first person narrative that begins with the night of her arrest and does not let up. In *As Long as There are Poppies*, human rights advocate Azadeh Agah details the daily lives of women and children, including her own, who she lived with in prison. Shadi Parsi's lyrical *The Five Seasons* tells stories of friends lost and found, a loving family anxious about their imprisoned daughter and the bewildering estrangement of daily life on release.

*We Lived To Tell* includes documentation in the form of images of items made secretly in prison, prison letters and journals and official papers. It will be released in fall 2007.

**About the Authors** Azadeh Agah, Sousan Mehr and Shadi Parsi are writers who were imprisoned for their politics by the government of Iran. In 1983, Sousan Mehr, a 25-year-old teacher, was arrested and confined to Tehran's Evin prison for five years, then forbidden to leave Iran for 12 years after her release. Shadi Parsi was 18 and just finished high school when arrested in 1981. She served 5 years in Evin, where she wrote poems and a prison memoir in her mind — pen and paper were forbidden. Azadeh Agah holds an advanced degree in women's studies and politics. An advocate for democracy and human rights when she was arrested in 1982, she spent four years in the Islamic

qwpblic's prison system. All now live in Canada

\$22.95 ISBN:978-1-894692-19-9 Trade paper

Human Rights/Biography/History 224 PP Available: October 2007

Order Form: *We Lived to Tell* ISBN: 978-1-894692-19-9

I'd like to order ..... copies of *We Lived to Tell* @ \$22.95 per copy = ..... Add \$5.00 postage for 1st copy ordered and \$1.00 postage for each extra copy = ..... Add GST at 6% (in Canada only) = .... Total= .....

I'm enclosing a cheque payable to McGilligan Books in the amount of \$ .....

Please bill my credit card: Visa.... Mastercard....

Card Number .....

Name on Card .... Expiry Date....

Signature of Cardholder....

Mail your completed form to: McGilligan Books, P.O. Box 16024, 1260 Dundas St. West, Toronto, ON, M6J 3W2.

*We Lived to Tell* will be published in late October 2007, if you haven't received your order by November 15, please contact us by phone or email.